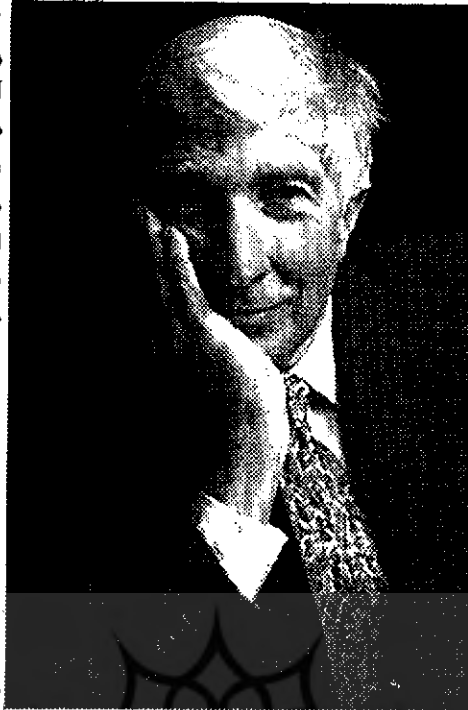


دریچه

جان هویر آپدایک
John Hoyer Updike
در ۱۸ مارچ ۱۹۳۲ در
شهر ریدینگ Reading
پنسیلوانیا به دنیا آمد و
بعدها در داستان هایش
از شهر زادگاهش
الهام‌های بسیار گرفت.
آپدایک تحصیلاتش را
در هاروارد و مدرسه
هنرهای زیبا و طراحی
راسکین در آکسفورد
انگلستان به پایان
رساند و اولین داستان
کوتاهش با عنوان
دوستان فیلا دلفیایی
Friends From
Philadelphia در مجله
نیویورکر



New Yorker به چاپ
رسید.
آپدایک در سال ۱۹۶۴
در سن ۳۲ سالگی به
عنوان جوانترین عضو
منتخب آکادمی هنر و
ادبیات آمریکا معرفی
شد.
در کارنامه آپدایک
جوایز بی‌شمار ادبی به
چشم می‌خورد.
او سومین نویسنده
آمریکایی است که دوبار
برنده پولیتزر ادبی شده،
سه بار جایزه انجمن ملی
منتقدان کتاب آمریکا را
تصاحب کرده و دوبار
موفق به دریافت جایزه
ادبی آ. هنری شده است.

جان آپدایک John Hoyer Updike صدای خوشایند ریشش آب در پشت صحنه

جمشید کارآگاهی

می‌خوانند، آن‌ها با کلمات به صورت نوشته کمتر راحت هستند، در ذهنشان دیگر قالبی آشنا برای رجوع ندارند که توسط آن شوخ‌چشمی روزگار و کنایه را تحسین کنند، غم‌انگیز است و به نظر من دشوار، چه کسی را می‌توان سرزنش کرد؟ خوب همه چیز را، فیلم‌ها را باید مورد سرزنش قرار داد که مقدار زیادی از درخشش رمان‌ها را دزدیده‌اند. چرا رمان بخوانیم وقتی که می‌توانیم دو ساعت بی‌اراده بنشینیم و خیره و سرگرم شویم و وحشت کنیم. تلویزیون را هم باید سرزنش کرد به‌خصوص این که به خانه‌ها وارد شده، شیفتگی و درخشش را به منزل آورده و درست مثل باز کردن شیرآب می‌توانید آن را هر جا که می‌خواهید داشته باشید. الان ما روی خط اینترنتی گسترش فرهنگی قرار داریم و کامپیوتر می‌تواند خود را به صورت ابزار فرهنگی ارائه دهد، به صورت وسیله‌ی نه فقط اطلاعاتی، بلکه هنری و هیچکس نمی‌داند در این مسیر چه بر سر دنیای کتاب خواهد آمد، حالا شما نمی‌توانید

کتاب‌ها معمولاً همان‌هایی بودند که در قفسه‌ی خانه‌ی معلم پیانوتان یافت می‌شود، منظوم اشتاین‌یک، همینگوی و تا حدودی فالکنر است. روزگاری بود که پیوند مردم حتی متوسط‌هایشان با نویسنده‌ی چون فالکنر بسیار زیاد و عمیق بود، فالکنری که چه قدر خواندن آثارش سخت است و مسلم بود که اشتاین یک دیگر جزو پر فروش‌ترین‌ها بود. امروز مردم کتاب را بیشتر برای فرار می‌خوانند ولی نسل گذشته این‌طور نبود. کتاب‌هایی که امروز در هواپیما در دست مردم می‌بینید کتاب‌هایی نیستند که شما هرگز حاضر باشید آن‌ها را بخوانید؛ داستان‌های جنایی جان گریشام، استفن کینگ و دانیل استیل، این وضعیت برای شما اگر اهل کتاب خواندن باشید واقعاً ناامیدکننده است. برای همین هم هست که منتقدان همواره به دور از فهرست پر فروش‌ترین‌ها هستند.

آپدایک پیوند مردم با ادبیات جدی را در حال زوال می‌بیند و می‌گوید: سلیقه‌ها خشن شده‌اند، مردم کمتر

جان آپدایک را باید آخرین بازمانده‌ی نسل مردان بزرگ ادبیات امروز آمریکا نامید. کسی که تغییر را می‌شناسد و پاکسازی را دائمی می‌خواند و روند غربال شدن نویسنده‌ها را آن قدر واقعی و قابل باور می‌داند که می‌گوید: یقین بدانید که در سال ۲۰۵۰ هیچکس کتاب‌های مرا نخواهد خواند، نویسندگان نسل من به‌طور مرتب در معرض مرور زمان و ریشه‌کنی قرار دارند و این تقدیری است که در انتظار نسل نویسندگان امروز هم هست.

خودش می‌گوید: ممکن است بگویند این که خیلی غم‌انگیز است، پس چرا این مرد تبسم می‌کند؟ خوب من عاشق نوشتن هستم و دارم به آخر حرفه‌ی نویسندگی‌ام می‌رسم.

آپدایک به خلاء بزرگی فکر می‌کند که اینک بین آن‌چه که داستان خوب ادبی نامیده می‌شود و آن‌چه که مردم واقعاً می‌خوانند ایجاد شده. او می‌گوید: وقتی که بچه بودم پر خواننده‌ترین

نیستند و از آن جا که تلویزیون تماشاگران متوسط را از سینما روده، فیلم‌ها مستأصل و هراسان شده‌اند. او فیلم «ترک لاس وگاس» Leaving Las Vegas را بدترین نمونه از فیلم‌های امروزی می‌داند و اگر در فیلم «داستان عامه‌پسند» Pulp Fiction گزیرایی‌های خاص می‌بیند آن را آن قدر کافی نمی‌داند تا آپدایک نویسنده را به در خانه کونینتن تارانانتینو فیلمساز بکشاند. و سرانجام آپدایک به نقد ادبی این گونه می‌نگرد؛ در شیوه نقد همواره امواجی وجود دارند. نویسنده به مسئولیت خود از واقع‌گرایی بسیار دور می‌ماند، نقد پایه و اساس واقعی را به شما اعطا می‌کند تا ببینید اوضاع و احوال چگونه به نظر می‌رسد. در این امر حداقل چیزی ورای خود شما و درک و شعورتان وجود دارد که دو دستی باید آن را بچسبید؛ از خودگذشتگی در بطن خودبینی نویسنده. گفت‌وگو با جان آپدایک، دو داستان و سالشمار زندگی و آثار این نویسنده آمریکایی به ترجمه جمشید کاراگاهی و بیتا کاظمی مهر ماه گذشته در شماره نهم گلدستانه به چاپ رسیده است.



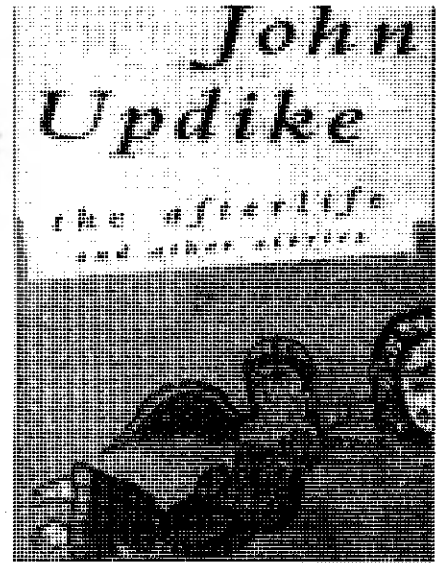
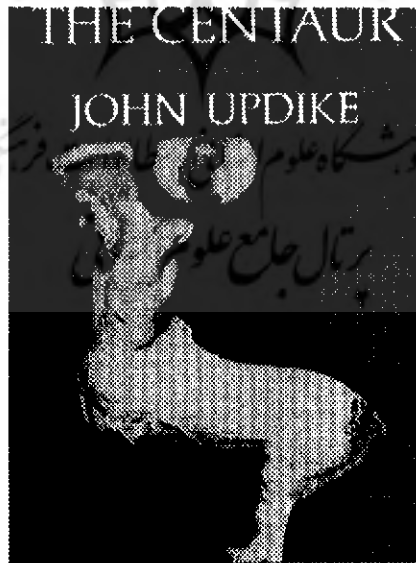
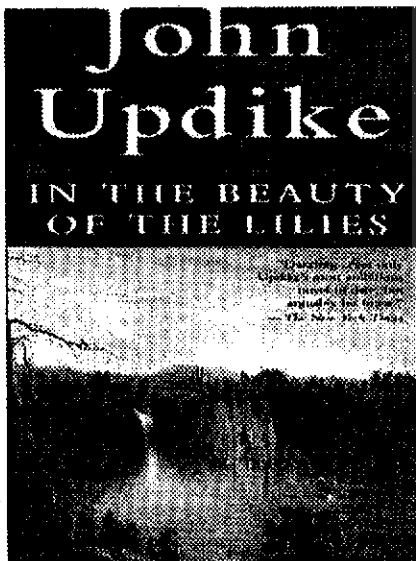
بگویند که دنیای انتشارات گرم است، بلکه بیشتر به صدای خوشایند ریزش آب در پشت صحنه می‌ماند.

آپدایک را باید نویسنده‌ی اخلاق‌گرا با همان سنت‌های اخلاقی نسل پس از جنگ و نیمه قرن بیستم شناخت. او درباره سینمای عهد خودش می‌گوید: آن سینما مانند رمان‌های قرن ۱۹ بود. می‌توانستید بفهمید طبقات مرفه و بالای جامعه چگونه زندگی می‌کنند. به این ترتیب آن‌ها به گونه‌ی مضحک به شما آداب معاشرت می‌آموختند. اما غیر از آن به شما اخلاق هم یاد می‌دادند. سلحشوری و ادب زن‌نوازی گاری کوپر، ارول فلین یا جیمی استوارت را می‌دیدید. این‌ها درس‌های اخلاقی بودند که کلیسا مایل بود آن را به مردم بدهد، منتها به نوعی نامفهوم‌تر، به جای اشعار انجیلی، شما انسان‌های هم‌عصر خودتان را روی صحنه می‌دیدید که دارند بر طبق موازین کلیسا زندگی و رفتار می‌کنند.

فیلم‌های امروزی از نظر آپدایک دیگر چون گذشته

مغازة اسلحه‌فروشی

نوشته جان آپدایک
ترجمه جمشید کاراگاهی



سرش زده بود، و پسرش کارد کیک‌بری را به سمت سینه پدرش نشانه می‌رود و می‌گوید: «دفعه دیگه منو بزنی می‌کشمت.»

بن بهت زده شده بود. آن شب در رختخواب، سالی به او گفت: «این جور می‌خواست بگوید بزرگتر از آن است که دیگر کتک بخورد، حق دارد. حق دارد.»

اما پسرک، هم چنان که تفنگ در دست همراه بن از میان کشتزارهای قهوه‌یی رنگ به بستر رودخانه داخل جنگل می‌رفتند، بزرگ به نظر نمی‌رسید، جدی و موقر بدون محاسن، تفنگ تازه تمیز شده را در زیر بازو، به تقلید از شکارچیان تصاویر مجله حمل

مورای پسر بن بی‌صبرانه در انتظار سفر سالانه روز شکرگذاری به پنسیلوانیا بود. بیشتر به خاطر تفنگ رمینگتون ۲۲، که تمام سال در خانه دهقانی قدیمی بدون استفاده به دیوار تکیه داشت، تا مورای کوچولو نباید تمیزش کند و اجازه بگیرد با آن تیراندازی کند. تفنگ متعلق به بن بود. والدین‌اش کریسمس پس از آن که به مزرعه نقل مکان کردند آن را برایش خریده بودند، وقتی که سیزده سالش بود، سن حالای پسرش. خیر، مورای چهارده سال تمام و کمال داشت، تولدش در ماه سپتامبر بود. بن باید به خاطرش مانده باشد، چون در مهمانی، برای این که آرام‌اش کند آهسته به پس